

بیست و چهارمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

زن، تن و اختیار
بیست و شش تا بیست و هشت جولای ۲۰۱۳
کلن - آلمان



برنامه

<http://iwsf2013.org/program.html>

ثبت نام

http://iwsf2013.org/registration_fa.html

محل اقامت

http://iwsf2013.org/accommodation_fa.html

صفحه فیسبوک کنفرانس

<https://www.facebook.com/pages/IWSF-Conference-2013/516987475003279>

یادداشتی بر رمان «بچه‌های اعماق» نوشته مسعود نقره‌کار



محسن یلفانی

«بچه‌های اعماق» در قسمت‌هایی از جنوب شهر تهرانِ پنجاه-شصت سال پیش می‌گذرد که با ناحیه آلونکها و زاغه‌ها چند کوچه و خیابان فاصله دارد و در نتیجه با آن ناحیه متفاوت است. ولی خشونت و

بیرحمی زندگی چنان است که تنازع بقا ناچار به قانون اصلی‌ای که روابط آدم‌ها را تنظیم می‌کند، بر همگان حاکم می‌شود و ضرورت‌های خود را نیز تحمیل می‌کند.

«تاریخ و تمدن» (مجله تاریخ و تمدن)

تاریخ و تمدن

تاریخ و تمدن (مجله)

«بچه‌های اعماق» از جمله رمان‌هایی است که می‌توان با علاقه و اشتیاق فراوان خواند و فراوان از آن یاد گرفت. این رمان که عمدتاً حاصل خاطرات دوران کودکی و جوانی نویسنده است، چنان با وفاداری و تیزبینی، و با صمیمیت و دل‌بستگی (اگر نگوئیم نوستالژی)، نوشته شده که به سرعت و به آسانی علاقه و کنجکاوی خواننده را برمی‌انگیزد و او را با خود به «جنوب شهر» تهران در فاصله سال‌های میانه دهه سی تا رویداد انقلاب اسلامی می‌برد و با خطوطی برجسته و رنگ‌هایی تند و به یادماندنی، اثری گیرا از این خط‌کما بیش خودمختار که با حوادث و ماجراهای پر شر و شورش، حالتی افسانه‌ای در ذهن و فرهنگ معاصر ایرانی به خود گرفته، به دست می‌دهد.

«جنوب شهر» تهران، به عنوان قرنطینه گذار میلیون‌ها روستائی و شهرستانی به آستانه مدنیت و مدرنیت نقش انکارناپذیر-اگر نگوئیم تعیین‌کننده-ای در رویدادهای تاریخ معاصر ما داشته، و به همین علت کم نبوده‌اند نویسندگان و هنرمندانی که، یا در پی دسترسی به واقعیت‌های عریان و آرایش‌نشده زندگی توده‌ها، یا به سودای یافتن ماجراهای بکر و وحشی و حتی خطرناک، و یا نهایتاً به علت «جاذبه»های ویژه و منحصر به فرد این ناحیه، به آن روی آورده و اغلب هم با تصویرها و توشه‌های گیرا و جذابی بازگشته‌اند. فعالان و مبارزان سیاسی نیز از توجه به جنوب شهر، به عنوان کانون زندگی محرومان و ستم‌دیدگان، غافل نبوده‌اند. امّا اینان، اگر چه در نظر و در عمل خود را وقف و فدائی همین توده‌های جنوب شهری می‌دانسته‌اند، عموماً دست خالی و مغبون از سفر پرخطر خود بازگشته و گاه حتی جان بر سر پاک‌باختگی خود گذاشته‌اند. در مقابل، صاحبان نفوذ و قدرت حکومتی، و بیش از آنها زعما و رهبران مذهبی، نیز که جنوب شهر را منطقه نفوذ مناسب و پربرکتی برای نفرگیری و گردآوردن نیروی ذخیره آماده و آسان می‌دانسته‌اند، تقریباً همیشه، به مراد خود رسیده و از گشت و گذار خود در این منطقه بهره‌های فراوان برده‌اند. کودتای بیست و هشت مرداد، قیام چهارده خرداد، و مهم‌تر

از همه انقلاب اسلامی، رویدادهائی بوده‌اند که «جنوب شهر» تهران در وقوع یا «به ثمر رسیدنشان» نقش غیر قابل انکاری داشته است. انقلاب اسلامی، از آنجا که در ذات خود با مدنیت و مدرنیت بیگانه و در ستیز بود، و در نتیجه می‌توانست هواداران خود را یک سر از ورود بدانها معاف کند، نیروی ذخیره و حتی عمده لشکر خود را در همین قرنطینه، و پایگاههای نظیر آن، جستجو کرد و یافت.

از آنجا که این گونه فصلهای زندگی مردمان، همچنانکه مکانها و صحنه‌های زندگی آنان با گذر زمان و بر اثر بی‌ثبات بودن جامعه و دگرگونی‌ها و تحولات سریع و پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره به سرعت از میان می‌روند، ثبت و ضبط آنها، به هر صورت - رمان، خاطرات یا روایت- به خودی خود غنیمتی است و برای آشنائی و شناخت مجموع [شگفتانگیز و آشفته‌ای که خرده‌فرهنگ‌های ما به وجود می‌آورند و همگی، خواه ناخواه نقشی و اثری بر حافظ [جمعی ما دارند یا باید داشته باشند، جایی درخور خواهد داشت. (اصطلاح «خرده فرهنگ» را اول با در نوشته‌های روزنامه‌نگار برجسته، م. قائد، دیده‌ام.)

از طرف دیگر، چه در ادبیات داستانی و چه در خاطره نویسی یا تکنگاری، رسم بر این بوده است که هرگاه به «توده‌ها»، بخصوص قشر پائینی پرداخته‌اند، به نوعی تقدیس و قهرمان‌پردازی قناعت کرده، و از به دست دادن واقعیت در جلوه‌های سخت متنوع و پیچیده و بویژه متناقض و اغلب سیاه و سهمگین آن خودداری یا پرهیز کرده‌اند. امتیاز بزرگ «بچه‌های اعماق» در این است که گزارشی بی‌رودربایستی و بی‌ملاحظه و صریح به دست داده و مردم ساده و معمولی را با هم [طرفیت‌های متناقضشان در برابر ما قرار داده و با قدرتی مجاب‌کننده نشان داده است که چگونه در میان همین مردم ساده و بی‌آلایش جنایتکارهای کوچک و بزرگ - و معصوم - نیز وول می‌خورند. پیداست که وقوع انقلاب هولناک و شوم اسلامی، که «بچه‌های اعماق» خود سندی فوق‌العاده غنی و آموزنده برای شناختن بسیاری از ریشه‌ها و گوشه‌ها و «ظرائف» آن است، بر این آگاهی و هوشیاری نویسنده تاثير آشکار داشته است. (برای نمونه، شرح شرکت یا حداقل همراهی «بچه‌ها» در قیام پانزده خرداد).

امّا نادرست است اگر «بچه‌های اعماق» را تنها به گزارشی «جامعه‌شناختی» از یکی از خرده فرهنگ‌های جامعه [ایرانی تقلیل دهیم. کتاب انبوه فشرده و متراکم، و در عین حال از هم گسیخته و آزادی، است از آدم‌ها، زندگی‌ها، برخوردها، رابطه‌ها، رویدادها، تصویرها، یادها و... که در نهایت خود تاثيری که بر جای می‌گذارد مثل تاثير

بازگشت از سفری است که یک بار دیگر بدان رفته بودیم، اما انگار این بار آخر است که به راستی آن را تجربه می‌کنیم و به معنای واقعی آنچه دیده‌ایم، هم به بار انسانی آن و هم به معنا یا تأثیر هولناکش، پی می‌بریم.

«بچه‌های اعماق» با صحنه‌ای شروع می‌شود که، در آمیختگی عینی و عملی و ذهنی و بویژه گفتاریِ قهرمانان داستان با واژه‌ها و تعبیرها و همچنین با رفتارهایی سخت ناهنجار و زشت و... می‌تواند در جا حال خواننده را به هم بزند و او را از ادامۀ خواندن باز دارد. اما نویسنده بی‌محابا و در عین حال به گونه‌ای بس طبیعی و بی‌هیچ مجامله یا مبالغه‌ای، توصیف و بازسازی و موشکافی در این دنیای scatologique را، که به بچه‌ها هم اختصاص ندارد و بخش قابل ملاحظه‌ای از فرهنگ (مجموعه‌ای واژه‌ها) و رفتار و عادات گفتاری بزرگ‌ها را هم تشکیل می‌دهد، پی می‌گیرد. و حیرت‌انگیز آن که موفق می‌شود خواننده را نیز به صحت و اعتبار و ضروت این ویژگی کارش مطمئن کند و نشان دهد که این گونه واژه‌ها و اصطلاح‌ها و تعبیرهایی که نزد کودکان، همچنانکه نزد بزرگ‌ها، در این بخش از جامعه رایج است، و به طور کلی این برداشت یا بیان scatologique بیش از آن «طبیعی» یا عادی و با بافت فرهنگی آن آمیخته است که صرف‌نظر کردنی باشد. طرفه آنکه این عادت گفتاری اغلب با نکته‌سنجی و با طنز تند و زیرکانه‌ای، بخصوص در گفتگوهای کودکان، همراه است که خواننده را ناچار می‌کند این جنبه را دریابد، بپذیرد و در نهایت ارج نهد.

به طور کلی، «بچه‌های اعماق» با آرائی زبان خاص (jargon) مردم و بویژه کودکان و نوجوانان، محله‌هایی که داستان در آن می‌گذرد، نوعی تک‌نگاری زبانی و فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرهای جنوب شهر تهران نیز هست که بر غنای کتاب می‌افزاید. مسعود نقره‌کار خود بر این امتیاز آگاهی دارد و در آغاز کتاب نیز به آن اشاره می‌کند. اما با پذیرفتن وجود «غلط‌های املائی و انشائی»، همچنانکه با استفاده از رسم‌الخط جان‌یافته‌ای که در برخی موارد مانع تلفظ صحیح واژه‌ها می‌شود، از ارزش صرفاً ادبی اثر می‌کاهد. در مورد جنبه «فنی» کتاب می‌توان به موارد دیگری اشاره کرد: به کار بردن فراوان ماضی استمراری، بخصوص در قسمت اول کتاب، که حالت خاطره نویسی آن را تشدید می‌کند. رمان، معمولاً با زمان ماضی ساده یا مضارع (به قول علما مضارع تاریخی) نوشته می‌شود. سیر نه چندان روائی و درهم‌ریختگی زمانی داستان نیز در تناوب با صحنه‌هایی از تبعید - که آشکارا و مستقیماً از زندگی نویسنده گرفته شده - باز

هم بیشتر ما را به خاطره نویسی نزدیک می‌کند. اما اگر در فصل‌های اول تصویرهایی از امنیت و رفاه و موهبت‌های تبعید، جنوب شهر پست سر گذاشته شده را با برجستگی بیشتری در برابر ما می‌نهد، در فصل‌های بعد مصیبت‌ها و جهنم تبعید به گذشته، حتی اگر در جنوب شهر تهران مربوط باشد، جلوه و غنائی نوستالژیک می‌دهد و در نهایت، این آمیختگی تبعید ناگزیر و گذشته‌ای که رهایی از آن ممکن نیست، به مدخلی بر شرایط انسانی تبدیل می‌شود که در برزخ گزینش‌های محتوم و بی‌سرانجام دست و پا می‌زنند...

«بچه‌های اعماق» در قسمت‌هایی از جنوب شهر تهران پنجاه-شصت سال پیش می‌گذرد که با ناحیه آلونک‌ها و زاغه‌ها چند کوچه و خیابان فاصله دارد و در نتیجه با آن ناحیه متفاوت است. ولی خشونت و بی‌رحمی زندگی چنان است که تنازع بقا ناچار به قانون اصلی‌ای که روابط آدم‌ها را تنظیم می‌کند، بر همگان حاکم می‌شود و ضرورت‌های خود را نیز تحمیل می‌کند. در این میان، کودکان، که طبعاً در زمره ضعیف‌ترینان‌اند، پیش از همه به استقرار این قانون برهنه پی می‌برند و چاره‌ای نیز جز توسل بدان نمی‌یابند. کودکان هم از آغاز درمی‌یابند که جز با شناختن و روی آوردن به ریزه‌کاری‌ها و پیچ و خم‌های زور برهنه قادر به ادامه حیات نیستند. و زمانی که، با برآمدن انقلاب اسلامی، این قانون به میثاق نانوشته سراسر جامعه تبدیل می‌شود، آنها که آمادگی و «استعداد» بیشتری برای جذب و فهم و عمل کردن به آن داشته‌اند، به آسانی - می‌توان گفت به گونه‌ای طبیعی - به سرکردگان و دست‌اندرکاران نظام جدید می‌پیوندند. با این حال، «بچه‌های اعماق» ما را یک سر در جبرگرائی «ناتورالیستی» قانون تنازع بقا رها نمی‌کند و از خلق یا گزارش زندگی کسانی نیز که به رغم حاکمیت فقر و جهل و زور، بدان تن نمی‌دهند، غافل نمی‌ماند. در این سیر و سلوک سراسر حادثه و آشوب که با بازی مگس‌گیری و فرار از مدرسه کودکان آغاز می‌شود، با دعوایها و سر و کله شکستن‌های دوران بلوغ ادامه می‌یابد و با خانم‌بازی‌های خام و خشن آغاز جوانی به مرحله تردید و انتخاب می‌رسد، هستند کسانی که راهی به صلاح و معرفت می‌یابند و یا همچون فرزند جوان گله‌دار فقیر محله، با خودکشی اسرارآمیز خود ما را با پرسش‌های بی‌پاسخ و جانکاه و بر جای می‌گذارند و می‌گذرند.

مصر معترض و دام های مذهبیون در ایران

جلال ایجادی



مرسی با رای نیمی از رای دهندگان روی کار آمد و تمام نیرویش در نقض قراردادهای رایج در مصر و کلک زدن به نیروهای سیاسی و ارتش بکار گرفته میشود. محور کار قدرت جدید در یکسال اخیر جهت اسلامیزه کردن دستگاه دولتی و قوانین کشوری بود.

آیا اسلام سیاسی در مصر به پایان رسید؟ پاسخ آسان نیست ولی شاید بتوان با صراحت گفت که گذر سریعتر از اسلام سیاسی ممکن است. آنچه برای اخوان المسلمین مصر اتفاق افتاد، یکسال بیش بهیچوجه قابل تصور نبود. امکان بازگشت این جریان سیاسی بقدرت تحت شرایط دیگری ممکن است ولی این سقوط یک پدیده جالب و غیرمنتظره بود. سیاست انحصار طلبی اخوان المسلمین مصر مشخصه اصلی آنان بود و همین امر باعث سقوط این جریان اسلامگرا گردید. اینان با ائتلاف به قدرت رسیدند و سپس قدرت را قبضه نموده، یاران اسلامیت خود و حتا برخی تروریستها را در مواضع قدرت نشانندند، حریفان سیاسی خود را مورد حمله قرار دادند و اسلامیزه کردن جامعه و قدرت را در دستور کار خود قرار دادند.

محمد مرسی پس از به قدرت رسیدن در یک عمل غافلگیرانه «محمد حسین طنطاوی»، وزیر دفاع و رئیس شورای نظامی مصر و سرلشکر «سامی عنان»، رئیس ستاد مشترک ارتش کشور مصر را از سمت خود برکنار کرد. پس از آن رئیس جمهوری مصر علیرغم هشدار ارتش تصمیماتی غیرقانونی را اتخاذ کرد و از جمله لغو حکم دادگاه قانون اساسی مصر در انحلال پارلمان و فراخواندن نمایندگان به حضور در پارلمان جهت ادامه فعالیت خود بود. این آخرین تصمیم نابجا و اشتباه مرسی نبود، چون پس از آن او قانون اساسی مصر را هم تغییر داده و با گنجاندن قوانین ارتجاعی مذهبی در آن، تایید مجلسی که از اکثریت حزب اخوان المسلمین بود را از آن خود کرد. مرسی برای لازم الاجرا بودن دستوراتش و تحمیل خود بعنوان دیکتاتور تا برکناری «عبدالمجید محمود»، دادستان کل مصر و انتصاب «طلعت عبدالله» اقدام کرد که همین امر با جنجالهای بسیار مهم رسانه‌ای و بحث و جدل‌های حقوقی و

قانونی همراه شد و جرقه اعتراض‌هایی که باعث سرنگونی او شد را پدید آورد. دولت مرسی در طی یکسال در شرایط گرانی شدید و بیکاری گسترده، در شرایطی که اولین واردکننده گندم در جهان است، در شرایطی که ارز برای خرید گاز و نفت برای نیازها و از جمله برق خانواده‌ها ندارد، کوچکترین اقدام اقتصادی ننمود و سیاست اش منجر به ورشکستگی بیشتر گردشگری گشت.

تمام تلاش حزب محمد مرسی در تحکیم قدرت و گسترش شبکه اخوانی خلاصه میشود. مرسی با رای نیمی از رای دهندگان روی کار آمد و تمام نیرویش در نقض قراردادهای رایج در مصر و کلک زدن به نیروهای سیاسی و ارتش بکار گرفته میشود. محور کار قدرت جدید در یکسال اخیر جهت اسلامیزه کردن دستگاه دولتی و قوانین کشوری بود. مناسبات مرسی با ارتش توأم با اصطکاک جهت کنترل آن و تحمیل اتوریتته شخصی خود بود، ولی او فاقد ارزیابی واقع بینانه از تناسب قوا بود و فکر میکرد با ۵۱ درصد رای میتواند، پروژه خود و حزبش را به ارتش و نیروهای اپوزیسیون و مردم مخالف تحمیل کند. این استراتژی خام و شتابان واکنش شهروندان و نیروهای مخالف و سران و افسران ارتش را برانگیخت و اینان را با حرکت هماهنگ بسیج نمود. میزان آمادگی توده مردم که از اخوان المسلمین امتیازی در زندگی خود نگرفته بودند بسرعت به یک اهرم موثر تبدیل شد و آنها با تشویق شبکه نظامی و اپوزیسیون دمکرات تسریع کننده تغییرات شدند. در آخرین لحظه ارتش به مرسی اخطار نمود تا به همکاری با نیروهای دیگر دست بزند ولی اتوریتاریسم فردی اسلامی رئیس این فراخوان را رد کرد و بدین ترتیب در بستری از تظاهرات عظیم مردم و با اقدام ارتش پایان بازی اعلام شد و محمد مرسی از مقامش خلع گردید. البته محمد مرسی و حزبش ساکت نخواهند ماند، ولی با سقوط مرسی فصل جدیدی آغاز شد و آن اراده برای جلوگیری از سقوط بیشتردر منجلاب اسلامیسم است.

درس‌های این تجربه برای ما ایرانی‌ها کدامند؟

یکم: نیروهای اسلامگرا پیوسته به لحاظ دگماتیسم خود مغرور بوده و انحصارطلبی ایدئولوژیک آنان ناشی از دین اسلام و نادانی آنان است. اسلام دین سلطه طلب بوده و مجاهدان خود را با این روحیه پرورش داده و تمایل ذاتی خود به زور و فشار و تجاوز را بآنها انتقال میدهد. بتاریخ اسلام نگاه کنیم، جنگهای پیامبر تجلی آنست. اسلام با توتالیتاریسم سیاسی خود همیشه در جستجوی کسب قدرت بوده و زمانیکه شرایط آماده است قبضه کردن دستگاه دولتی و اعمال انحصارگری نتیجه طبیعی آنست. البته افراد و جریان‌ات مذهبی با احوالات و روشهای

گوناگون هستند، رفتار ملایم و معتدل نیز وجود دارد، ولی از آنجا که آنان به قانون و دمکراسی اعتقاد ندارند، بلکه به اسلام و قواعد قرآنی بعنوان اصول مرجع رجوع میکنند، بناگزییر به دگماتیسم و دیکتاتوری دینی متمایل میشوند. به ایدئولوگ های مذهبی اعتماد نباید کرد زیرا آنان از خردگرایی دور هستند و به فکر قانونگرا و مدنیت مدرن وفادار نیستند. آنان از صداقت فکری و روانی بدور هستند و مرتب در حال دوز و کلک میباشند، زیرا دین خود را برتر دانسته و در راه پیشرفت و پیروزی آن هر کاری برایشان جایز است. محمد مرسی همانگونه که خمینی و خامنه ای از دگماتیسم و سلطه طلبی اسلام به خوی استبداد و دیکتاتوری روی میاورند انحصارطلب است و مخالف بازی دمکراتیک در جامعه است. انحصار طلبی مذهبیون اتفاقی نیست، ریشه در ایدئولوژی قرآنی دارد.

دوم: اسلام سیاسی با هدف تصرف قدرت عمل میکند و آنهم قدرت دینی و توتالیتار و ناقص حقوق بشر. اسلام سیاسی همچون دامی برای به بند کشیدن دمکراسی، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، با قدرت تبلیغاتی بیسابقه در سطح جهانی مطرح است. این ایدئولوژی پیوسته مبلغ "الگوی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اسلامی" بوده و قدرت تجاوز و جنگی پیامبر اسلام را مدل خود معرفی نموده است. این اسلام سیاسی که در مقابله با تمدن مدرن و با استفاده از نادانی مسلمانان و استراتژی خدعه و زور در چند کشور مانند ایران و تونس و مصر بقدرت رسید، امروز آشکارا در بحران مشروعیت قرار گرفته است. در همه جا از اسلام سیاسی انتقاد میشود و این گفتمان بمیزان زیادی کشش خود را از دست داده است. طرفداران اسلام سیاسی در ایران از یک سو توده های ناآگاه و خط امامی ها، کنشگران فعال اصلاح طلب اسلامی و روزنامه نگاران مذهبی بوده و از سوی دیگر ایدئولوگ های غیراسلامی فرصت طلب و کم مایه و معامله گر و سیاست زده بوده و هستند. طی سه دهه اخیر بازار این کالا پررونق بود ولی امروز افول آن آغاز شده است. جنایات جمهوری اسلامی ایران و بی اعتبار شدن این حکومت نزد جهانیان و تجربه اخیر مصر و افول ابهت اخوان المسلمین در میان مردم نشانه ای از این گرایش است.

سوم: در جامعه ایران، در ۱۳۵۷، ائتلاف سیاسی مذهبی های شیعه تحت رهبری آیت الله خمینی در شرایط فقدان آگاهی و تجربه روشنگر بقدرت رسید. ذهنیت جامعه با گنداب مذهبی و توهمات آماده پذیرش بود و نیروهای سیاسی و روشنفکری مذهبی گوناگون با حيله گری و وعده جامعه را گيچ نمودند. نیروهای غیرمذهبی بیسواد و فرصت طلب با

آغوش باز روحانیون حریص و دغلكار را مورد حمايت قرار دادند. بسیاری از چپ مارکسیست و سوسیالیست، جمهوری خواه و لیبرال، ملی گرا و مصدقی، همراه با سیاسیون مذهبی به خلع سلاح فکری جامعه ادامه دادند و در مقابل انتقاد و رشد خردگرائی ایستادند و هیزم بیار معرکه قدرت شیعه ستمگر و نماینده آن آیت الله خمینی شدند. در ایران کرنش و از خودباختگی باوج رسید. با توجه بآنچه در ایران گذشت بظاهر در جوامع دیگر مانند مصر و تونس، روشنفکران و کنشگران سیاسی حساسیت و هوشیاری بیشتر نشان داده و نیروهای سیاسی با فاصله بیشتر حرکت کرده و در منطق قدرت حاکم مضمحل نشدند.

چهارم: انقلاب ایران در شرایطی متفاوت از شرایط کشورهای عربی صورت گرفت و جنگ ایران و عراق برای تحکیم جمهوری اسلامی و سازماندهی نیروهای سرکوب نقش تعیین کننده داشت. وابستگی مذهبی مردم ایران و اعتماد کور آنان به حکومت جدید، حمايت بخشی از نیروهای سیاسی غیرمذهبی از حکومت مذهبی شیعه و کار حمايتی تمام کسانی که امروز بعنوان روشنفکر و روزنامه نگار دینی و اصلاح طلب خطاب میشوند، به استحکام رژیم کمک نمود. اگر زمان انقلاب خمینیستی هشتاد درصد جامعه پشت آیت الله خمینی بود، در مصر در یک سال پیش فقط یک چهارم جامعه به محمد مرسی از سر اعتقاد عمیق رای دادند. نیروهای سیاسی این کشور بطور سریع از اخوان المسلمین فاصله گرفتند. پیش از آنکه اسلامگرایان خانواده سیاسی مرسی بر دستگاه دولتی و ارتش کاملن تسلط پیدا کنند، نیروهای سیاسی و نظامی مصر بسرعت عمل کردند تا در مقابل عمل انجام شده و بازگشت ناپذیر قرار نگیرند. بطور عموم نیروهای اسلامی با سوء استفاده از اهرمهای قانونی بقدرت میرسند، ولی با تصرف قدرت تمام نهادها و قواعد را بزبان دمکراسی و قانونگرائی و بنفع خود تغییر داده و نفس کشیدن اپوزیسیون را ممنوع میسازند. اینان هرگز به آزادی و دمکراسی اعتقاد نداشته و همان طرفداران خلافت مذهبی و استبداد دینی فردی هستند. سرعت عمل و هوشیاری در قبال مذهبی های تندرو یک عامل اساسی بوده و می باشد، کاری که مصر کرد ایران نتوانست.

پنجم: یادمان باشد توده های مصر با مذهب وداع نکرده اند. در شمال آفریقا ملت مصر مذهبی ترین ملت هاست. هنگامیکه در قاهره بودم در مترو تنها کسانی که کتابچه ای در دست داشتند کسانی بودند که درحال قرآن خواندن بودند. در خیابانها و در داخل ایستگاه راه آهن صدای اذان گو همیشه و همه وقت پخش میشد. میزان ۹۰ درصد دختران و زنان حجاب داشتند. در این کشور نه تنها اخوان المسلمین بلکه

سلفیست های رنگاوارنگ موجودند. وزنه مذهب در فرهنگ روزمره و فضای عمومی جامعه بسیار سنگین است. رهائی از فشار اسلام در ذهنیت ها بسیار طولانی خواهد بود و دسترسی به سکولاریسم عمیق در کوتاه مدت میسر نخواهد بود. ولی نکته ای که در مصر قابل تعمق است اینست که در عرصه سیاسی حزب اخوان المسلمین مورد تائید همگانی نیست و بازی بیشتری میان جریانات وجود دارد. در مصر مناسبات سیاسی، خشک و تابع یک اتوریته نیست و بنابراین در این عرصه ذهنیت یک جانبه نیست، سیالیت بیشتری وجود دارد و نهادها و سازمانها راحتتر عمل میکنند. در ایران در ابتدای انقلاب بت خمینی بر اذهان سایه انداخته و استقلال جریانات ناچیز و محدود است. روشن است که بخشی از احزاب سیاسی چپ و دمکراتها در نقد حکومت و ولایت فقیه بطرز فزاینده کوشا بودند. ولی بخش عمده از بدنه جریانهای داخل هیات حاکمه و نزدیک به قدرت و نیز فاصله دار نسبت بقدرت، فلج بودند، تابع و ساکت بودند. آیا ریشه این امر در شخصیت کاریسماتیک خمینی است، در ارتباط با سرکوب است و یا در سرسپردگی روحی سیاسیون است که قادر به فکر مستقل نیستند و هراس دارند و در پی معامله هستند؟ این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که روشنفکران و سیاسیون مذهبی ایران در برخی از موارد با بیت خمینی موافق نبودند، ولی حامی "معنویت" این دیکتاتور و پشتیبان نظام بودند از مبارزه مستقل ممانعت بعمل میآوردند. اینان بخش های مهمی از جامعه را خواب کرده و با گفتمان جادوگرانه بسیاری را آرامش داده و با الفاظی گوناگون از شدت مبارزه علیه کل نظام و علیه اسلام و شیعه و افسونگری اش می کاستند. امروز هم نیروهای مذهبی و متحدان سیاسی آنان ما را از نقد مدل سیاسی آنان و نقد مذهب بر حذر میدارند و داستان گذشته دوباره تکرار میشود. متاسفانه در گذشته عقب ماندگی فکری، احتیاط بیمار گونه و انواع ایدئولوژی های توتالیتر و عقب مانده، به بسیاری از چپها و دمکراتها اجازه نمیداد از این دایره خارج شوند. آنها در دام اسیر شده بودند. در آینده چه خواهیم کرد؟

جامعه شناس، استاد دانشگاه

پاریس ۵ ژوئیه ۲۰۱۳

idjadi@free.fr

شکست افراط گرایی، نتیجه انتخابات: این تازه آغاز کار است!

گفتگوی نسرین الماسی از شهروند با دکتر مهرداد درویش پور ✖

راه پیمایی طولانی برای دستیابی به عدالت و دموکراسی و جدایی دین و دولت در ایران در راه است. گسترش جنبش مطالبه محوری اصلی ترین راه کار برای تعمیق دموکراسی در ایران است. با این هم تاکید می کنم چشم ها را باید شست طور دیگر باید دید!

در پیوند با تحلیل انتخابات دوره ی یازدهم ریاست جمهوری در ایران که به پیروزی آقای حسن روحانی انجامید، با دکتر مهرداد درویش پور استاد دانشگاه در سوئد و از پایه گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران گفت وگو کردیم که در زیر می خوانید.

ارزیابی شما از این انتخابات چیست ؟

نوبنیادگرایان اسلامی سال ها با تکیه بر زور و کودتای آشکار و پنهان عصر پسا اصلاحات در ایران را رقم زدند. آنان برای تحکیم

موقعیت خود به در حوزه داخلی و خارجی به سیاست تهاجمی روی آوردند. در سیاست خارجی با هماورد طلبی های ماجراجویانه در بحران هسته ای، در برخورد با جهان غرب و به ویژه آمریکا، با گسترش توسعه طلبی در منطقه از طریق حمایت از گروه های بنیادگرای اسلامی و دولت اسد در سوریه، با تهدید دائمی اسرائیل به نابودی و... ایران را با وسیع ترین تحریم های کمر شکن و خطر جنگ روبرو ساختند. این سیاست تهاجمی در عرصه داخلی با نظامی-امنیتی کردن کشور، شدت بخشیدن به سرکوب مخالفان، تلاش برای ولایتی کردن مطلق نظام، کم رنگ کردن هر چه بیشتر عناصر جمهوریت نظام، کاهش نقش ریاست جمهوری، حذف کامل اصلاح طلبان از حاکمیت، طالبانیزه کردن فضای سیاسی-فرهنگی و آموزشی جامعه، گسترش شئونات اسلامی در زندگی روزمره مردم، افزایش سخت گیری علیه زنان، ستیزه جویی هر چه بیشتر با گرایش جوانان به روش زندگی و فرهنگ غربی کوشیدند حاکمیت الیگارش دینی و قدرت منطقه ای خود را تثبیت کنند. هر چند فرایند چنین سیاستی در عمل، منزوی کردن هر چه بیشتر کشور در عرصه بین المللی، گسترش تحریم های اقتصادی کمر شکن و زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران، شدت بخشیدن به تضادها در نظام و گسترش شکاف هر چه بیشتر بین دولت و ملت را در پی داشت.

تا چند روز مانده به انتخابات، همه چیز حکایت از اراده نوبنیادگرایان اسلامی برای تحمیل کاندیدای خود و فضای سرد انتخاباتی داشت. هم از این رو امید مردم به امکان حتی کمترین تغییر، از طریق شرکت در انتخابات از پیش مهندسی شده، بیش از هر زمان دیگر به یاس بدل گشت. هم از این رو بخش بزرگی از نه تنها اپوزیسیون، بلکه مردم و اصلاح طلبان نیز سیاست عدم شرکت در انتخابات را برگزیدند. با این همه همان گونه که پیش از این گفته ام ایران سرزمین شگفتی ها است و رفتار سیاسی مردم و نوسانات آن را بیشتر می توان در دقیقه نود سنجید. نتایج این انتخابات، تنها بار دیگر مهر تائیدی بر شگفتی آفرین بودن کنش های سیاسی به ویژه رفتار سیاسی مردم در ایران زد.

گمانه زنی در این باره که آیا رهبری نظام با توجه به موقعیت بحرانی داخلی و بین المللی آن، خود را از پیش برای تغییر آماده کرده بود یا نه، همچنان جریان دارد. برخی این فرایند را قابل پیش بینی، "طبیعی" و محصول اراده رهبری خواندند. من اما تا روزهای آخر نشانه ای جدی از عقب نشینی نظام نمی دیدم. تنها در آخرین روزها نشانه های این عقب نشینی و افزایش خوش بینی میلیونی مردم

آشکار شد. هم از این رو در مقاله "نه بزرگ دیگری به اقتدار ولی فقیه در راه است" از تحول در فضای سیاسی سخن گفتم. اشاره کردم در پی آخرین مناظره انتخاباتی که به برآمد روحانی و عارف و تشتت بیشتر در میان اصول گرایان منجر شد، کناره گیری بعدی عارف و افزایش امید به شکست کاندیداهای اصول گرایان افراطی، اراده میلیونی مردم مردد و تحریمی برای شرکت در انتخابات در دقیقه نود به حرکت درآمد و شگفتی آفرید. همچنین در آخرین گفتگوهای خود پیش از انتخابات و روشن شدن نتایج آن (در رادیو فردا و همبستگی)، نشانه های عقب نشینی رهبری از جمله درخواست از مخالفان نظام برای شرکت در انتخابات و تاکید بر ناروشن نگه داشتن کاندید مورد علاقه خود را برشمردم. از احتمال آن که رهبری و دیگر نیروهای افراطی خود در دام تله مشارکت حداکثری گیر افتاده باشند سخن گفتم و پیش بینی کردم اگر تقلبی در کار نباشد، رای اعتراضی مردم به ولی فقیه و اصول گرایان افراطی، حتی در دور اول نتیجه انتخابات را رقم خواهد زد. همچنین با توجه به دشواری تکرار کودتای انتخاباتی سال ۸۸ در دقیقه نود - آنهم در شرایطی که شکاف بین رهبری و اصول گرایان با دولت احمدی نژاد به اوج رسیده بود و امکان تقلب به سادگی دور پیشین نبود- از احتمال کرنش رهبری و نوبنیادگرایان اسلامی در برابر رای مردم سخن گفتم. هنوز به درستی نمی دانیم آیا شش ساعتی تاخیری که در اعلام نتایج آرا صورت گرفت، ناشی از سبک و سنگین تر کردن نیروهای امنیتی- نظامی و بیت رهبری در تن دادن به نتیجه آرا بود، یا آن که بخشی از پروژه قطره چکانی در اعلام نتایج انتخابات بود.

یعنی این بار از مهندسی انتخابات توسط نظام ردپایی نبود؟

مهندسی اصلی در گزینشی تر کردن کاندیدها و فرایند انتخابات در همان آغاز صورت گرفت. اما برخی روی کار آمدن روحانی را امری طبیعی، گزینه منطقی رهبری نظام و تصمیمی از پیش گرفته شده برای عقب نشینی از سیاست هسته ای می خوانند که نظام با مهندسی ماهرانه کوشید آن را نتیجه رای مردم جا بزنند. بدین ترتیب نه تنها آنها توانستند مشروعیت سیاسی خود را گسترش دهند، بلکه بر سر مردم و جامعه جهانی نیز منت گذاشته که اگر هم تغییری صورت گرفته است، نه از سر ناگزیری، بلکه به خاطر اراده و خواست مردم بوده است و چهره ولی فقیه در نزد مردم معتدل تر نیز شود. در میان کسانی که بر این باورند غافلگیری در کار نبوده است و حتی به عقب نشینی نظام و خامنه ای معتقد نیستند، شاید تحلیل مهدی جامی از خواندنی ترین ها

است. البته بر من روشن نیست چرا در میان مدافعان انبوه این نظریه، کمتر کسی پیش از انتخابات این فرایند "عقلانی"، گریزناپذیر" و "قابل پیش بینی" را پیش بینی کرد و تنها پس از پایان انتخابات همه آنها بر بدیهی بودن این فرایند تاکید دارند.

من در نوشته ها و گفتگو های پیشین تاکید کردم اگر حکومت مایل به رفتاری عقلانی بود، به طور منطقی انتخابات بهترین فرصت برای عقب نشینی و به جلو راندن گرایش پراگماتیستی برای تغییر بود. اما رد صلاحیت رفسنجانی را نشانی از عدم آمادگی نظام برای تن دادن به چنین عقب نشینی دانستم. با این همه در بازی ابهام که نظام سرشار از نیرنگ و دروغ بازیگر اصلی و ماهر آن است پاسخ قطعی به این پرسش که کدامیک از این دو نگاه در بررسی نتایج انتخابات به واقعیت نزدیک تر است، ساده نیست. گرچه من با تحلیل حسین باقرزاده که پیروز اصلی مهندسی بزرگ این انتخابات را ائتلاف خاتمی/رفسنجانی می داند بیشتر موافقم. اما پرسش اصلی این جا است که آیا نفس به عقب رانده شدن سیاست گرای افراطی و رویکرد به گفتمان "اعتدال" برای جلوگیری از تشدید تحریم ها و کاهش خطر حمله نظامی - چه آنرا محصول "تدبیر" خود نظام بدانیم و چه رای مردم این عقب نشینی را تحمیل کرده باشد- گامی مثبت است یا نه؟ سیاست بیش از آن که حوزه انگیزه شناسی رفتار کنش گران باشد، حوزه "تحلیل پیامدها" است. از این منظر عقب نشینی از سیاست افراطی در مذاکرات هسته ای و روابط بین الملل و بازتر شدن فضا در داخل کشور و کاهش تحریم ها، به سود مردم ایران و آینده آن سرزمین است. علاوه برآن حتی در حوزه انگیزه شناسی کنش ها نیز، تئوری "انتخاب عقلانی" به ما می آموزد در سیاست نیز محاسبه سود و زیان مبنای انتخاب گزینه ها است، گرچه همیشه نیز نمی توان کنش های ارزش مدارانه آدمی را با تئوری "انتخاب عقلانی" توضیح داد.

انتخاب عقلانی همواره به معنای سرمایه گذاری بر روی بهترین گزینه ها برای افزایش سود خویش نیست. اگر هزینه برد حداکثری بسیار گزاف و مخاطره انگیز باشد، کنش گر معمولاً در انتخاب آن گزینه با احتیاط عمل میکند و در بسیاری از موارد به گزینه برد کمتر با هزینه کمتر تن درمی دهد. گاه نیز پرهیز از بدترین گزینه ها به منظور کاستن از هزینه احتمالی باخت، نیز نوعی انتخابی عقلانی است. بر این پایه باید گفت نتیجه انتخابات در یک معنا برد- برد برای نظام و مردم مخالف حکومت از طریق عقب نشینی هر دو از خواست های حداکثری ایشان است. اما اگر دو سوی این رقابت را به ائتلاف اصلاح طلبان میانه رو

و پراگماتیست ها با رقبای اصول گرای افراطی و رهبری محدود کنیم، نتیجه انتخابات برد- باخت شد. باختی قابل تحمل برای اصول گرایان افراطی و رهبری نظام و بردی مجاز و محدود برای رقبای اصلاح طلب و پراگماتیست آنان.

یعنی به نظر شما رهبری نظام در تله تلاش برای تامین مشارکت حد اکثری در انتخابات گیر افتاد؟

اجازه دهید با نگاهی به مهندسی دوسویه و فرایند این شطرنج پیچیده، دو مفهوم برد-برد و برد- باخت را در سه ضلعی مثلث سیاست در ایران روشن تر سازم.

نظام از همان آغاز در پی تامین مشارکت هر چه بیشتر مردم و در عین حال تحمیل کاندید مورد نظر خود بود. از این رو رهبری نظام با مهندسی پیش از انتخابات سعی کرد امکان پیروزی مردم و جبهه رقیب را به حداقل برساند و یا حتی در صورت شکست، با شرایطی روبرو نشود که هزینه باخت بسیار سنگین شود. آنها تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند به حضور خاتمی و یا حتی رفسنجانی تن در دهند. نفس حضور خاتمی احتمال پیروزی خردکننده اصلاح طلبان و جنبش سبز و شکست مطلق رهبری نظام که جلوی مردم ایستاده بود را در بر داشت. از این رو با تهدید و ارباب فشار آوردند تا خاتمی کاندید نشود و او نیز اعتراف کرد که نظام اجازه نمی دهد او کاندید شود و حتی در صورت کاندیداتوری از میزان تعیین شده ای بیشتر رای بیاورد. این به معنای تهدید به مهندسی آرا در صورت حضور خاتمی بود.

در مورد رفسنجانی، البته او چهره ای اصلاح طلب نبود و نیست. همان طور که از سال ها پیش گفته ام رفسنجانی تنگ سیائوپینگ ایران است که به ویژه در شرایط امروز، می کوشد به نقطه تلاقی نظام و مردم بدل شود. شرکت رفسنجانی در انتخابات می توانست با توجه به وزن سیاسی او، سابقه تنش های وی با رهبری نظام و اقتدارگرایان، پشتیبانی تلویحی او از جنبش سبز و نمادهای آن و سرانجام نفوذ بیشترش در بدنه نظام، به پیروزی خرد کننده رفسنجانی و تضعیف هر چه بیشتر موقعیت رهبری و اقتدارگرایان بیانجامد. از این رو، هم کاندیداتوری او را نشانه چالش اقتدار ولی فقیه خواندم و هم حذف او را نشانه آن که نظام هیچ تمایلی به عقب نشینی ندارد. بنا براین مهندسی اولیه کامل شده بود. به گمان من رهبری و اصول گرایان نمی پنداشتند با توجه به اندک زمان باقی مانده به انتخابات، روحانی و عارف شانس برای پیروزی داشته باشند. اما وجود این دو برای داغ کردن تنور نسبی انتخابات و رقابتی نشان

دادن آن ضرور بود. بدون کاندیداتوری این دو، اکثریت جامعه قطعاً از شرکت در انتخابات سربازمی زد و این برای نظام هزینه بزرگی را می توانست در برداشته باشد.

با این همه با حذف رفسنجانی، فضای انتخاباتی به سردی مطلق گرائید و حضور عارف و روحانی نیز نتوانست در آغاز، تنور انتخابات را داغ کند. برای نظام مهم بود که در عرصه بین المللی مشارکت هر چه بیشتر مردم در انتخابات را به رخ بکشد. اما به قول حمید مافی وسوسه تامین مشارکت حداکثری در انتخابات به تله ای برای خود نظام بدل شد.

چگونه مردم ناگهان به شرکت در انتخابات ترغیب شدند؟

براستی تیم ائتلافی خاتمی- رفسنجانی بسیار پیگیر و پر حوصله عمل کرد. هم برای قانع کردن طلبان رادیکال به شرکت در انتخابات و هم برای قانع کردن مردم به رای دادن. با این همه تا پایان مناظره های انتخاباتی اولیه، فضای سرد انتخابات تغییری نکرد، بلکه مناظره ها به موضوع خنده مردم بدل گشت. اما در پی مناظره سوم که از یکسو با حملات عارف و روحانی به جلیلی و قالیاف بر سر بحران هسته ای همراه شد و از سوی دیگر تشتت فزاینده در اردوی اصول گرایان که تا به آخر نیز به نفع یکدیگر کنار نرفتند، زمینه های برآمد جدی تر و گسترش شانس پیروزی ائتلاف اصلاح طلبان میانه رو و اعتدال گرایان را فراهم ساخت. برخلاف انتخابات ۸۴ این بار اصلاح طلبان و پراگماتیست ها با کاندیدای واحد ظاهر شدند و اصول گرایان با تشتت و شکاف روبرو بودند. امری که زمینه پیروزی گروه اول را فراهم کرد. نگرانی رهبری از عدم شرکت گسترده در انتخابات با توجه به تحریم گسترده ای که این بار بخشی از اصلاح طلبان نیز با آن همراه بودند، راهی جز عقب نشینی برای جذب مشارکت حداکثری باقی نگذاشت. رهبری که ابتدا شرکت در انتخابات را رای به نظام خوانده بود، در هراس از نفوذ تحریمیان و برای گسترش مشارکت مردم، عقب نشینی کرد و برای نخستین بار دست به دامن مخالفان شد و گفت شرکت در انتخابات الزاماً رای به نظام نیست، بلکه مخالفان را نیز برای حفظ کشور دعوت به شرکت در انتخابات کرد. همچنین با اعلام این که حتی خانواده ولی فقیه نمی داند رهبر به چه کسی رای خواهد داد آخرین امکان متحد شدن اصول گرایان بر سر یک کاندیدای واحد منتفی شد. بگذریم از این که بسیاری از اصول گرایان بر این باورند اگر آنان بر سر یک کاندید متحد می شدند، امکان مشارکت گسترده تر مردم برای حذف کاندید اصول گرایان بالا می گرفت و رقیب با پشتیبانی

بیشتری پیروز می شد.

کناره گیری عارف و اجماع پنهان و آشکار بر سر روحانی و حمایت رفسنجانی و خاتمی از او در آخرین لحظه ها، زمینه های امیدواری به شکست اصول گرایان را بالا برد. کمپین های انتخاباتی روحانی و شعارهای زندانی سیاسی آزاد باید گردد و "تحریمی، تحریمی حمایت" نشان از آن داشت که ائتلاف اصلاح طلبان و اعتدال گرایان دریافته بودند مهمترین رقیب انتخاباتی آنها نه اصول گرایان، بلکه تحریمیان بودند و جذب آرا آنها برای پیروزی تعیین کننده است. از این رو تلاش گسترده ای برای جذب آرای شناور و قانع کردن تحریمیان به شرکت در انتخابات از سوی آنان صورت گرفت. موج گسترده ای از تحریمیان در دقیقه نود حتی با ناخرسندی و در بیم و امید به شرکت در انتخابات ترغیب شدند. آنان احساس کردند بدون شرکت در انتخابات امکان اثر گذاری خود را از دست می دهند، اما رای شان شاید تنها روزنه موجود برای پیروزی بر اقتدار گرایان و متوقف کردن سیاست افراط گرایی است. با افزایش تمایل به مشارکت مردم، شانس پیروزی روحانی و شکست اقتدارگرایان بیش از پیش قوت گرفت. برخی بر آن بودند که با توجه به انحصار رسانه ها در دست اقتدارگرایان و متشکل بودن حزب پادگانی و فرصت اندک باقی مانده برای بسیج مردم، روحانی شانس چندانی نخواهد داشت. اما این گونه تحلیل ها از این نکته غافلند که در تاریخ سیاسی ایران- به جز در نیروهای چپ - جریان های سیاسی کشور بیشتر شخصیت محورند. به ویژه انتخابات ریاست جمهوری ایران بیشتر خصلت شخصیت محوری دارد تا حزب محوری. پیشینه و قدرت کلام و عمل شخصیت ها به ویژه در انتخابات ریاست جمهوری و به تبع آن در جریان مناظره ها در جهت گیری مردم، نقش بسیار برجسته ای دارد. درست به دلیل این ویژگی مردم ایران چند بار در دقیقه نود سونامی آفریده اند و همه تحلیل گران را شگفت زده ساختند.

اما آخرین عقب نشینی نظام، تصمیم بر سر دوراهی تقلب انتخاباتی دیگر برای تحمیل مطلوب ترین کاندیدای خود و یا پرهیز از تکرار سناریو سال ۸۸ بود که این بار انجام آن تقلب دشوارتر و با توجه به شرایط پیش آمده پرهزینه تر بود. گویا شش ساعتی که در تاخیر ارائه نتایج آرا صورت گرفت، صرف سبک و سنگین کردن این گزینه شد. هرچند برخی هم بر این باورند این عقب نشینی پیش تر صورت گرفته بود و بخشی از مهندسی آغازین انتخابات بود و تاخیر در نتایج آرا بخشی از سیاست قطره چکانی نظام بود که شکست اصول گرایان با هیجان

گسترده جامعه همراه نشود.

به نظر شما برنده و بازنده اصلی این انتخابات کیست؟

به گمان من رهبری نظام و اصول گرایان در برابر بازی ماهرانه ائتلاف اصلاح طلبان میانه و اعتدال گرایان و حتی تحریمیانی که در دقیقه نود به سوی صندوق های رای روانه شدند، بازی را باختند. شکست رهبری و اصول گرایان در انتخابات و پیروزی تیم خاتمی/رفسنجانی و کاندید مورد نظرشان روحانی به معنای بازی باخت-برد بود. از این پس موقعیت رفسنجانی و خاتمی و همچنین اصلاح طلبانی که از گردونه قدرت حذف شده بودند، بهبود یافته و تحکیم خواهد شد. اصول گرایان و رهبری نیز از موقعیت تعرضی به موقعیت دفاعی کشیده شده اند. اما در بازی مردمی که نظام را نمی خواهند با نظامی که در پی تحکیم اقتدار خود بر مردم است، نتیجه بیشتر برد-برد از هر دو سو است. عقب راندن اراده رهبری نظام و اقتدارگرایان و جریان امنیتی- نظامی کشور در جریان انتخابات، رای به تغییر، نه به افراط گرایی، نه به تحریم و تداوم فشارهای اقتصادی و سیاسی و خطر جنگ، افزایش اعتماد به نفس مردم، طرح دوباره خواست های رفاهی و آزادی خواهانه و از جمله آزادی زندانیان سیاسی، برد مردم در این انتخابات بود. شعار "رای مارا دزدیدند"، دارند قسطی پس میدند" نشانه فهم این واقعیت است که در مقایسه با سال ۸۸ خواست های مردم به عقب رانده شده است و کاندید پیروز که در پی تعامل بین نظام و ملت است، ضرورتا بازتاب دهنده بسیاری از خواست های آنان نیست. شعارهایی نظیر "دیکتاتور، تشکر، تشکر" نیز نشان از خرسندی مردم از کرنش ولی فقیه به رای اکثریت مردم بود، بی آن که در ارزیابی از او تغییری رخ داده باشد. همچنین شعار "گفته بودیم بنفشیم، اما ما سبز سبزیم" که در فردای پیروزی روحانی در تجمعات بر سر زبان افتاد، نشانگر آن است که نگاه بخش مهمی از مردم به روحانی کاملا ابزاری است. شعارهایی نظیر آزادی موسوی، کروبی، و یا "موسوی گفته بودیم رای تو پس می گیریم" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، نشان از برداشت این گروه از رای دهندگان از چرایی حضورشان در این انتخابات داشت.

حکومت نیز گرچه نتوانست کاندیدای نزدیکتر به دیدگاه ولی فقیه را تحمیل کند، اما توانست با جذب مشارکت مردم و تخفیف فضای قطبی و خطرناک و منزوی که در آن به سر می برد و جلوگیری از پیروزی کاندیدای اصلاح طلبان و تن دادن به رئیس جمهوری که فرمانبرداری اش از ولی فقیه اعلام شده است، به بردی نسبی دست یابد و به نوعی

وانمود کند جنبش سبز دور زده شده است. در بازی شطرنج سیاسی پیچیده ای که بین رهبری و دیگر نیروهای اقتدارگرا از یک سو و مردم مخالف حاکمیت و ائتلاف پراگماتیست ها و اصلاح طلبان شکل گرفت، این رهبری نظام و نیروهای امنیتی و سیاسی و اقتدارگرایان بودند که در دقیقه نود با شکست روبرو شدند. داد و قال های ده نمکی، شریعتمداری، محسن رضایی و مهدوی کنی و همه کسانی که گناه شکست اصول گرایان در این انتخابات را بر گردن دیگری و کنار نرفتن به نفع یکدیگر می اندازند نشان ناخرسندی آنان از نتایج این انتخابات است. آنان نگران آنند در شرایطی که تمامی اهرم های قدرت را نیز در دست داشتند، چنین شکست سنگینی خورده اند. پرسش این جا است که آیا اصول گرایان شانس دیگری برای هدایت دوباره کشور بدست خواهند آورد و یا این به معنای پایان عصر هژمونی آنها در عرصه سیاست ایران است. نتیجه این انتخابات از آن جا که برآمد نوبینادگرایان اسلامی در ایران را متوقف ساخت، شکست سنگینی برای آنان بود.

جمهوریخواهان لائیک و دمکرات انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ را تحریم کرده بودند. اتحاد جمهوریخواهان ایران، سازمان فدائیان خلق اکثریت و حزب توده ایران و بسیاری دیگر از احزاب و سازمان های سیاسی نیز اعلام به تحریم یا عدم مشارکت کرده بودند. آیا با نتیجه ای که به دست آمده، فکر می کنید تحریم کار درستی بوده، و اینکه اساسا چرا تقریبا هیچ سازمان سیاسی با سابقه نتوانست تحلیل درستی از شرایط موجود ایران و رفتار مردم داشته باشد؟

تاکید می کنم که من تنها نظرات شخصی خود را می گویم و ارزیابی هر یک از این جریانات در مواضع رسمی اشان بازتاب می یابد. نخست آن که نتایج این انتخابات تنها شکست افراط گرایی در حاکمیت نیست. پاره ای از گروه های افراطی در اپوزیسیون نیز گاه با عصبانیت و در برخوردی عکس العملی ناخرسندی خود را از شرکت مردم در این انتخابات و نتایج آن نشان دادند. برخی حتی مردم را سرزنش کردند که چرا به جای عدم شرکت که می توانست با پیروزی اصول گرایان افراطی به فنای کشور منجر شود، به سیاست بقای کشور از طریق به جلو راندن نماینده میانه روتر نظام رای دادند. با این همه بیشتر گروه های اپوزیسیون پس از روشن شدن نتایج انتخابات، به بازنگری پرداختند و رای اعتراضی مردم در عقب راندن ولی فقیه و افراط گرایی را به رسمیت شناختند. در واقع نه تنها نیروهای معتدل در نظام، بلکه نیروهای معتدل در میان اپوزیسیون نیز، از شکست اصول گرایی افراطی در انتخابات کم و بیش خرسند شدند. در سطح بین

المللی نیز تقریباً همه دولت‌ها از پایان سیاست‌های مخاطره‌آمیز اصول‌گرایان خرسند شدند. این تنها رهبر دولت اسرائیل بود که ناخرسندی خود را از پیروزی روحانی که ممکن است خطر جنگ را به تعویق انداخته و یا منتفی کند، با عصیانیت بیان کرد. اما حتی این نیز مورد انتقاد نیروهای معتدل‌تر در اسرائیل نیز قرار گرفت.

دیگر آن که در نظامی که همه چیز در آن بر مکر و حيله استوار است و با توجه به تجربه سال ۸۸، چگونه انتظار دارید اپوزیسیون بتواند پیش‌بینی خوش‌بینانه‌ای از سیر روندها داشته باشد؟ تنها چند ماه پیش از آغاز انتخابات نیروهای امنیتی- نظامی دائماً درباره درراه بودن خطر بدتر از جریان "فتنه" و جریان "انحرافی" در انتخابات ۹۲ و آمادگی کامل برای مقابله با آن هشدار دادند. گسترش دستگیری‌ها و فشار سنگین بر خاتمی و رفسنجانی برای کاندید نشدن و سپس حذف رفسنجانی با دخالت مستقیم وزارت اطلاعات در رای شورای نگهبان، اراده رهبری و اقتدارگرایان را برای جلوگیری از پیروزی رقبای نشان داد. این سیاست با ناامید ساختن نیروهای جنبش سبز و اصلاح‌طلبان رادیکال و دیگر تحول‌خواهان، تمایل به شرکت در انتخابات را در میان آنان و بخش مهمی از مردم کاهش داد. دودستگی و تردید در میان طیف اصلاح‌طلبان و نیروهای جمهوری خواه و مردم کاملاً عریان بود. بسیاری و از جمله خود من در آغاز به کاندیداتوری عارف و روحانی با نظر منفی نگریسته و خواهان کناره‌گیری آنان برای به شکست کشاندن پروژه مهندسی پیش از انتخابات و همزمان تلاش برای تامین مشارکت حداکثری در انتخابات بودیم. اصلاح‌طلبان رادیکال و نیروهای همچون شورای هماهنگی راه سبز امید و سازمان مجاهدین انقلاب در خارج از کشور نیز دل‌نگران از دور زدن جنبش سبز در کنار اغلب نیروهای جمهوری خواه بر طبل عدم شرکت در انتخابات و یا تحریم کوبیدند.

این تنها در روزهای آخر بود که مردم مجاب شدند در انتخابات برای دست‌زدن به نماینده افراطی‌ترین گرایش‌های درون حاکمیت در انتخابات شرکت کنند. پرسشی من این است اپوزیسیون با توجه به سیر رویدادها تا چند روز مانده به انتخابات و در برابر فضای بسته‌تری که در برابر آن قرار گرفتند چه می‌توانستند بکنند؟ آنها اعتراض خود را از طریق عدم شرکت بیان کردند. هرچند آنان که تسلیم این فضا نشدند، عاقلانه‌تر عمل کردند. با این همه پرسیدنی است اگر نظام هیچ‌نگرانی از نیروی تحریمیان نداشت، حاضر به عقب‌نشینی بود؟ البته فراموش نکنیم بسیاری از جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی که دل‌نگران از تقلب انتخاباتی از عدم شرکت سخن گفتند، با افزایش

میل مشارکت مردم و برهم خوردن توازن قوا در دقیقه نود، تغییر نظر دادند. من با آن که خود اعلام کردم در انتخابات به دلایل عدیده ای شرکت نخواهم کرد، در روز پیش از انتخابات، پیش بینی کردم سونامی نه بزرگ دیگری به ولی فقیه از طریق صندوق رای در راه است و اراده مردم برای تغییر را تحسین کردم. از نظر من اگر بپذیریم بخش مهمی از رای دهندگان مخالفان نظام بودند که از حداقل امکانات کوشیدند حداکثر بهره برداری را بکنند، بنابراین رای اعتراضی به دو بخش تقسیم شده است. مخالفانی که با عدم شرکت اعتراض خود را بیان داشتند و رای دهندگانی که کوشیدند اراده رهبری نظام را به چالش کشیده و کاندیداهای نزدیک به او را حذف کنند. رودررو قرارداد این دو گروه که نیروی اصلی دمکراسی است اشتباه مهلکی است. به وارونه باید برای نزدیک تر کردن آن ها برای ساختن آینده دمکراسی در ایران تلاش کرد.

به نظر من گروه هایی که حاضر به هیچ درس آموزی از تجربه این انتخابات نیستند، در آینده یکسره منزوی خواهند شد. نخستین تجربه آن است که از تلاش در خارج از کشور برای بدیل ساختن دست بردارند و علاوه بر آن از امر و نهی کردن و تعیین تکلیف برای مردم نیز خودداری کنند. راستش من از ابتدا نیز با سیاست تحریم هم مخالف بودم و رای من در گردهمایی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک نیز برعدم شرکت اپوزیسیون بود. نظرم بر این است که یک نیرو و شخصیت سیاسی حق دارد در اعتراض به تبعیض آمیز بودن و غیر دمکراتیک بودن انتخابات، بسته تر شدن فضا و گزینشی تر شدن انتخابات، اعلام کند که حاضر به شرکت در انتخابات نیست. اما برای مردم نباید نسخه بیچد و باید اجازه داد آنها که در ایران با شرایط بسیار دشوارتری روبرویند آن گونه که خود صلاح می دانند، تصمیم بگیرند و این را بارها تکرار کردم. در مورد سیاست هایی نظیر تحریم در شرایطی که قادر به بسیج گسترده نیست، نباید به آن روی آورد. امری که نتیجه آن به انزوای بیشتر اپوزیسیون منجر می شود. سوم آن که در اساس بر این باورم اپوزیسیون خارج از کشور و ساختار شکن باید به صورت جدی در رفتار خود تجدید نظر کند. برای کسانی که خواستار جدایی دین و دولت، استقرار دمکراسی و جمهوری پارلمانی و انتخابات آزاد در کشورند، روشن است که ایده تغییر نظام به قوت خود باقی است. اما برآستی آیا تغییر، تنها از راه مصر و تونس می گذرد یا شیلی، افریقای جنوبی و لهستان راه های کم هزینه تری را نیز به ما نشان میدهند. همان طور که پیش تر نیز گفته ام استفاده از امکان مشارکت در انتخابات ولو غیردمکراتیک اگر به گشایش سیاسی منجر

شود، یکی از راه های عقب راندن استبداد است که نباید آنرا کم اهمیت دانست. در مورد گروه هایی که در پی چلبی سازی و یا حمله نظامی به ایران بوده و هستند، به گمانم بهتر است فکری به حال خود بکنند تا بیش از این فاقد موضوعیت نشوند.

شخصا بیش از هر زمان دیگری به این نتیجه رسیده ام که مسیر دمکراسی در ایران فرایندی نظیر شیلی را با تمام تفاوت های آن طی خواهد کرد. و بالاخره باید بگویم موقعیت تبعیدی سی و چند ساله اپوزیسیون می تواند روز به روز آن را نسبت به مسیر تحولات در داخل ایران ذهنی کرده و تاثیر آن بر حوادث را ناچیز تر سازد. کسانی که بر پیوند با مبارزات مردم داخل کشور تاکید دارند، اگر به نقش حاشیه ای خود قانع نیستند، می بایست بیش از پیش به بازنگری در نوع رویکردهایشان پردازند. به نظرم رویکرد مطالبه محوری باید بیش از پیش در ذهنیت اپوزیسیون جا باز کند و در مقایسه با گذشته، نسبت به شعارهای ساختارشکنانه وزن سنگین تری را به خود اختصاص دهد.

با توجه به شرایط سیاسی در ایران و بافت ساختاری حکومت جمهوری اسلامی فکر می کنید چقدر دولت آقای حسن روحانی بتواند ایران را از انزوای جهانی و بحران اقتصادی رهایی بخشد؟

پاسخ به این سؤال ساده نیست. به هر رو نتیجه این انتخابات و واکنش مثبت غرب به آن حاکی از آن است که زمینه کاهش تحریم ها و بهبود روابط حاصل تا حدی ایجاد شده است. امری که می تواند تاثیرات مثبتی در کاهش بحران اقتصادی آینده ایران داشته باشد. اما نه ما هنوز می دانیم که ولی فقیه چقدر ممکن است به عقب نشینی در زمینه مذاکرات هسته ای تن در دهد. گرچه سخنرانی اخیر او پس از انتخابات نشان از سیاست فرار به جلوی او داشت. هنوز روشن نیست روحانی نیز تا چه حد به وعده های انتخاباتی خود در این زمینه پای بند خواهد بود و یا نه اصلا چقدر آنها وعده های انتخاباتی برای کسب رای بوده اند. اما فریدون خاوند در بررسی خود از کتاب امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران، نشان می دهد که رئیس جمهوری آینده ایران اهمیت خروج از انزوای جهانی در رشد اقتصادی و تامین امنیت ملی را به خوبی می داند. اگر روحانی را که نزدیکترین دیدگاه ها را به رفسنجانی دارد، تنگ سیائوپینگ کوچک ایران بدانیم - که اکنون با دست یابی به کرسی ریاست جمهوری نقشش برجسته تر شده است- به گمانم او در راستای خروج ایران از انزوای جهانی تلاش خواهد کرد. در عرصه داخلی نیز به هر رو گفتمان اعتدال را درپیش خواهد گرفت. کم و کیف آن هنوز روشن نیست و نباید امیدهای واهی به

دگرگونی های بزرگ داشت. واکنش جدید سرلشکر فیروز آبادی و شریعتمداری به او، نشان از تداوم تلاش اصول گرایان برای جلوگیری از تغییرات و از سر گیری دور جدیدی از کشمکش ها در بالا دارد که نتیجه آن از پیش روشن نیست.

در مورد رابطه اصلاح طلبان با جنبش مردم ایران، یکی از تحلیل گران سیاسی گفته است که "اگر اصلاح طلبان به صورت فعال مردم را در صحنه مبارزه نگه نداشته اند، برای این است که بیشتر از آن که از محافظه کاران در هراس باشند از برآوردن خواسته های واقعی مردم نگران و ناتوانند"، نظر شما چیست؟

این به یک معنا تکرار نظریه قدیمی پویان مبنی بر "خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب" است که به بورژوازی و خرده بورژوازی ایران نسبت داده بود. اصلاح طلبانه میانه رو راهی جز افزایش مشارکت سیاسی در حکومت و از جمله از طریق شرکت در انتخابات نمی شناسند و حتی از این منظر برخی از آنان جنبش سبز و گام های موسوی و کروی را نیز تند روانه می خوانند. آنان بر هم خوردن ثبات سیاسی در ایران را خطرناک دانسته و راهی مطمئن تر از تغییر گام به گام در قدرت سیاسی را نمی شناسند. روز به روز هم که می گذرد آنان تجربه چین را موفق تر از مدل شوروی سابق و روسیه کنونی می یابند و دیدگاه هایشان به رفسنجانی نزدیک تر می شود. بخشی از آنان هشدار می دهند که توقع زیاد پیش روی رئیس جمهور جدید نباید قرار داد و همصدا با متحدانشان در اپوزیسیون برآند از عقب راندن دیکتاتور بزرگ و گسترش تقابل با آن نباید سخن گفت. اما بخش رادیکال تر اصلاح طلبان به هر رو در جریان جنبش سبز با نافرمانی مدنی و خیابان آشتی کردند. من بر این باور نیستم که همه چیز از خیابان می گذرد. حتی فکر می کنم انتخابات بیش از پیش در سرنوشت سیاسی ایران نقش خواهد داشت. رای دادن در جمهوری اسلامی ایران چه با آن موافق باشیم چه مخالف، دست کم از سال ۷۶ به این سو نهادینه شده است و به این واقعیت باید توجه داشت. با این همه ما خیابان را رها نخواهیم کرد. این انتخابات هر اهمیتی همه که داشته باشد، بدون رویکرد به خیابان و نیروی فشار از پائین برای تعمیق خواست های دمکراتیک مردم به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. به مصر نگاه کنید، اهمیت خیابان را درخواهید یافت. حتی حضور مردم در جنبش سبز در خیابان در به عقب راندن حکومت در این دوره نقش داشته است. علاوه بر آن همان نیرویی که در بدترین شرایط با رای خود کوشید اوضاع را تغییر دهد، بی تردید با افزایش امید و اعتماد به نفس خود

در این انتخابات، خانه نشین نخواهد شد و نظاره گر اوضاع نخواهد شد. تحریمیان نیز که نیروی کوچکی نیز نیستند، به جنبش خیابان عموماً توجه بیشتری دارند. البته برخی بر این باورند نگاه به خیابان مخاطره آمیز و ای بسا بی حاصل است. اما برآستی چگونه می توان مدعی شد نافرمانی مدنی، سازماندهی اعتراضات مردمی و پیگیری خواست های خود از طریق مسالمت آمیز، حیات کشور را با مخاطره روبرو می سازد و یا ضرورتاً به هرج و مرج و آشوب منجر می شود؟ به وارونه این فرایند می تواند با منزوی تر کردن هرچه بیشتر نیروهای افراطی، زمینه تعمیق خواست های دمکراتیک را در کشور مهیا سازد.

در چند ماه گذشته اپوزیسیون خارج از ایران به صورت فعال مسئله نقض حقوق بشر در ایران را در کشورها و شهرهای گوناگون به تیترا خبرهای روز آنجا تبدیل کرده اند، چقدر این مسئله در روند انتخابات ایران می توانسته تأثیر داشته باشد؟

به گمانم نظام در برابر واکنش های بین المللی بیش از آن چه که ما می پنداریم حساس است. فعالیت های حقوق بشری هم با افزایش توقع مردم و هم با افشاگری در باره نقض حقوق بشر در ایران، در تدافعی کردن نظام و عقب راندن آن تأثیر به سزایی دارد. در این انتخابات نیز ردپای این فعالیت ها قابل مشاهده است. وانگهی تاکیدات حقوق بشری بر خصلت تبعیض آمیز، غیر دمکراتیک و گزینشی انتخابات و مهندسی های پیش و بعد از آن در جمهوری اسلامی، نیز در عقب نشینی حکومت در این دوره بی نتیجه نبوده است.

چه تمهیدی می توان پی ریخت که مردم ایران را همان گونه که پرشور و مصمم در جریان رأی گیری شرکت کردند، در صحنه مبارزه برای احقاق حقوق از دست رفته شان نگه داشت؟

لازم نیست که یا مردم را دچار توهم ساخت و یا تلاش کردم توهم خود را به نام آن ها توجیه کرد. پیکار برای رفع تبعیض، دمکراسی، جدایی دین و دولت و رفاه اجتماعی نه تعطیل شده است و نه تامين. از همه ابزارها برای پیشبرد این خواست ها باید استفاده کرد. از پائین و بالا. از خیابان تا تغییر قانون. از عریضه نویسی تا سازماندهی تظاهرات و ایجاد تشکل های مدنی. از استفاده از هر امکانی که در جامعه بدست می آید تا اعمال فشار برای توجه بیشتر جهانیان به ضرورت رعایت حقوق بشر در ایران. عقب راندن اصول گرایان افراطی از قدرت سیاسی در جریان انتخابات اخیر تنها آغاز کار است. راه پیمایی طولانی برای دستیابی به عدالت و دمکراسی و

جدایی دین و دولت در ایران در راه است. گسترش جنبش مطالبه محوری اصلی ترین راه کار برای تعمیق دموکراسی در ایران است. با این هم تاکید می کنم چشم ها را باید شست طور دیگر باید دید!

پیامدهای انتخابات و چشم انداز تحولات سیاسی در آینده

گفتگوی فیروز رمضانزاده از تلویزیون اندیشه با مهرداد درویش  پور

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=Xbg1V0wX85Q

چرا ۱۴ میلیون نفر در انتخابات شرکت نکردند؟

جلال ایجادی 

... روشن است که ۱۴ میلیون ایرانی تجلی یک اراده بزرگ در مخالفت با حکومت اسلامی است. اینان در اکثریت خود دارای افکار سیاسی و پروژه دیگری برای جامعه هستند و مدل حکومت دینی موجود را رد میکنند. جامعه ایران نیازمند یک تغییر بزرگ است؛ تنها ۱۰ درصد جامعه حامی ولایت آقای خامنه ای است.

جان لوک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) فیلسوف انگلیسی برای اولین بار در چارچوب یک قرارداد اجتماعی، دو قوه اجرائیه و قوه قانونگذاری را مطرح ساخت و معتقد بود که قوه اجرائیه تابع قدرت قانونگذار باید باشد. برای

او سازماندهی قدرت سیاسی باید بگونه ای باشد که موجب ازبین رفتن آزادی افراد نگردد و قدرت سیاسی باید حافظ زندگی و آزادی و دارائی افراد باشد. مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) فیلسوف فرانسوی دوران روشنائی در کتاب روح القوانین (۱۷۴۸) خود درک جان لوک را کامل کرده و بر جدائی سه قوه اجرائی، قانونگذار و قضائیه تاکید نمود. از نظر او این جدائی اجازه میدهد تا سوء استفاده از قدرت صورت نگیرد و اغتشاش در مناسبات و مسئولیت ها بوجود نیاید. بعلاوه دموکراسی که نظام آزادی است متکی بر خودمختاری شهروند ورای او میباشد. کسانی که قانون را تدوین میکنند برپایه رای شهروندان انتخاب میشوند و در نظام جمهوری مدیر کشوری یعنی رئیس جمهور، منتخب مردم است.

رای دادن بیان حق و اراده فرد برای مشارکت در سرنوشت جامعه است. زمانیکه قدرت تصمیم گیری بطور مطلق در انحصار طبقه حاکم است و با اشکال مختلف رژیم خودکامه و توتالیتر مواجه هستیم، فرد فاقد حق بوده و قادر به مداخله در امور زندگی اجتماعی نیست. حال آنکه رای دادن هم حق شهروند است و هم "تعهد" شهروند در رابطه با جامعه ای و انسانهایی است که در یک محیط و بطرز مشترک با یکدیگر زندگی میکنند. به بیان دیگر این الگو بر پایه آزادی و حق شهروند برای تغییر سرنوشت خود و کشور است و بگفته ژان ژاک روسو این امر نوعی قرارداد اجتماعی بشمار میآید.

معنای مشارکت و عدم مشارکت

نظامهای استبدادی مخالف آزادی و رای آزاد شهروند میباشند. در جامعه آزاد در صورت وجود اراده فرد، با توجه به خودمختاری او، نه تنها رای دادن، بلکه رای ندادن هم یک حق است. زمانیکه رای دادن در چارچوب نظامی صورت میگیرد که استقلال سه قوه رعایت نشده و سوء استفاده از قدرت و نفی حقوق فردی و تقلب و دستکاری در انتخابات، یک امر رایج است، رای ندادن نیز یک حق است. همیشه قانون باید حق انتخاب و یا عدم انتخاب را برسمیت بشناسد زیرا نفی هر یک از این دو جنبه بناگزییر به دیکتاتوری می انجامد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ ایران طبق آمار دولتی ۱۴ میلیون واجد شرایط رای، در رای دادن شرکت نکردند و این تعداد معادل نزدیک ۲۸ درصد کل تعداد واجدان رای میباشد.



حال پرسش اینجاست که معنای این رای ندادن چیست؟ این امتناع در

رای از سر بی تفاوتی و اتفاقی است و یا حامل یک پیام مشخص است؟ در کشورهای اروپائی ما شاهد رشد گرایشی هستیم که از رای دادن اجتناب میکند و میزان این امتناع کنندگان در طی دهسال اخیر در اروپا ۱۴ درصد و در فرانسه بیش از ۱۰ درصد افزایش یافته است. برای بسیاری از پژوهشگران این امر نشانه نوعی ناتوانی و یا بحران در دمکراسی میباشد. در آخرین انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۲۰۱۲ میزان مشارکت در برخی انتخابات مانند انتخابات منطقه ای و شهرداری به بیش از ۴۰ درصد افزایش پیدا میکند. تحلیل از این آسیب و تلاش برای افزایش مشارکت یکی از محورهای کار برای بهبود سیستم انتخاباتی است. بطور مسلم در کشورهای دیکتاتوری که همه جنبه های انتخاباتی از پیش تعیین شده و عدم شفافیت و تقلب قاعده اصلی کار است این دغدغه خاطر مطرح نیست. ولی در سیستم های دمکراتیک کارشناسان و مدیران جامعه نگران تضعیف مشارکت مردم و رشد جریان فاشیستی و پوپولیستی میباشند. در کشور ما شرایط ویژه دیکتاتوری دینی فردی با برخی سنت های مانده از دوران اولیه انقلاب و نیز ایدئولوژی مشروعیت طلب و تبلیغاتی، حکومت را واداشته که پیوسته به میزان مشارکت توجه کرده و این امر را با داده های انتخابات و تقلبات لازم پی گیری ومهندسی نماید. در انتخابات ریاست جمهوری ایران ۱۴ میلیون نفر تحریم کننده محاسبه شده است، حال باید پرسید علل این عدم مشارکت کدامند.



در این تابلوی تطبیقی دولتی، سال ۱۳۸۸ میزان مشارکت با ۸۵ درصد بسیار بالا بود زیرا اراده مردم در جهت پایان دادن به دولت احمدی نژاد بود ولی این هدف با هدف ولایت فقیه خوانائی نداشت و بنا بر این هیات حاکمه به تقلب در انتخابات دست زد و رای های ریخته شده به حساب احمدی نژاد حساب شد. میزان مشارکت در ۱۳۹۲ به ۷۲ درصد میرسد و یکبار دیگر در آخرین لحظات رای دهندگان بسیج میشوند تا به کاندیدای مطلوب آقای خامنه ای پاسخ منفی دهند و گزینه بینابینی حسن روحانی انتخاب شود. با این وجود کسانی که پای صندوق ها نمیروند ۲۸ درصد واجدان را تشکیل میدهند. در دوران کنونی جمهوری اسلامی، شرکت مردم در انتخابات برای تقویت بقای نظام نیست، بلکه تلاشی برای کوتاه کردن عمر این رژیم ولایت فقیهی میباشد؛ به بیان دیگر شرایط دشوار برای رسیدن به دمکراسی، روی کار آمدن کدام جناح به تضعیف استبداد فردی منجر میگردد.

در واقع میزان عدم مشارکت در این انتخابات یک رقم بالارا تشکیل داده و بعد از رای آقای روحانی، ۱۴ میلیون رای، دومین رای در جامعه ایران است. از نظر جامعه شناسی میتوان این امتناع از رای دادن را از چند جهت مورد تحلیل قرارداد. آیا این امتناع ناشی از عقب ماندگی ذهنی و کمبود آموزش در یک کشور است؟ آیا بیان عدم اعتماد گروهی از شهروندان به سیستم سیاسی حاکم است؟ آیا نقش تبلیغات و سیستم رای گیری نامتناسب است؟ آیا این پدیده در رابطه با مسائل فرهنگی و قومی و گروهبندیهای هرم سنی جمعیت قابل توضیح است؟ آیا بی تفاوتی بخشی از شهروندان نسبت به امور کشوری منجر به این افزایش عدم شرکت میگردد؟ وبالاخره آیا این عدم شرکت بمعنای گزینه سیاسی متفاوت و رد پروژه سیاسی هیات حاکمه است؟ در اینجا بطور مختصر میتوان به سه دلیل عمده توجه نمود:

گروهبندی های تحریم کننده

گروه اول از امتناع کنندگان کسانی هستند که با نوعی بی تفاوتی به انتخابات نگاه کرده، از سیستم سیاسی رای دهی دوری جسته و رای دادن را بازی خود میدانند. اینان هراقدام سیاسی و یا مسئولیت شهروندی را نفی نموده و شخصیت و آسایش فردی و نارسسیک خود را بهترین انتخاب برای خود میدانند. این طیف از یکسو دربرگیرنده افرادی است که دارای تمایلات پوپولیستی بوده و خود را پاک تلقی نموده و با دوری از دنیای سیاست مبلغ پاکیزگی خود میباشند و از سوی دیگر این طیف دربرگیرنده افرادی است که فاقد رفتار و آگاهی اجتماعی بوده و گاه از جامعه رانده شده و در حاشیه قراردارند. در این گروه از همه اقشار جامعه گردآمده اند و رفتارهای آنان از خودپرستی فردی و بی توجهی سرشار است.

گروه دوم بازیگرانی هستند که انتقاد سیاسی داشته و پروژه خویش را در تضاد با گزینه های ارائه شده می بینند. اینان یک طیف سیاسی و فرهنگی و شهروندی بسیار گسترده میباشند و بسیاری از آنان به حکومت بی اعتماد بوده و میگویند همه بالائی ها مانند یکدیگر هستند. افراد این گروه در سطوح مختلف سیاسی بوده و خواهان ورود به میدان بازی رسمی قدرت سیاسی نیستند. اعتراض به سیستم ولایت فقیهی و قانون اساسی جمهوری اسلامی و مجموعه گزینه های ارائه شده، آنها را به یک اپوزیسیون بزرگ نظام تبدیل نموده است. این گروه اغلب مخالف شرکت در هر نوع انتخابات نیستند، بلکه اعتراض آنها به غیردمکراتیک بودن انتخابات جمهوری اسلامی است. اینان علیرغم تنوع اشان، معتقدند که نظام انتخاباتی موجود برپایه تبعیض و نابرابری استوار

بوده و در تضاد با ضابطه های صادقانه و آزادانه و حقوق بشری میباشد. نظر برخی از این مخالفان برآنست که نظام غیر عادلانه است زیرا در انتخابات ریاست جمهوری ایران فقط نامزد شیعه می تواند وارد بازی گردد، زنان نمی توانند نامزد ریاست جمهوری بشوند و به مسابقه مبارزاتی دست بزنند وبعلاوه تمام کاندیداها از صافی ولایت فقیه رد شده و هرتفکر سیاسی غیررسمی و غیر اسلامی طرد میباشد. این نگاه اعتراضی برآنست که توتالیتاریسم مذهبی حاکم با تحمیل کاندیداهای خود و نیز با ماشین تبلیغات و تقلب خود، نمایش زشت و دروغ خود را "حماسه" قلمداد نموده و آنرا تنها بازی ممکن می نمایاند.

در این گروه دوم روشنفکران و استادان و دانشجویان و کادرهای علمی و مدیران و زنان و شهروندان طبقه متوسط شهری بسیارند و خیلی از آنها در رای دادن مشارکت نکردند (به آمار دولتی زیر توجه کنید)؛ تهران با ۵۳ درصد مشارکت مهترین استان کشور است که مخالفان زیادی درخود جمع نموده است. تهران با تمرکز طبقه متوسط و اپوزیسیون فرهنگی و سیاسی نسبت به حکومت مهمترین استان مخالف ولایت فقیه میباشد. روشن است کسانی هم که به روحانی رای دادند بنحوی مخالف ولایت آقای خامنه ای هستند وبعلاوه در اینجا کسانی که رای نمیدهند بطرز عریانتر و آشکارتر مخالفت خود را بیان میکنند. در واقع پایه های رژیم اسلامی در پایتخت سیاسی و فرهنگی و صنعتی سست است و بخش مهمی از افراد واجد شرکت در انتخابات آگاهانه به حکومت و آقای خامنه ای پشت کرده و نمی خواهند قاعده تحمیلی قدرت سیاسی را بپذیرند. در این جمعیت تمایلات روشنفکری و سکولارو حتا ضد مذهبی بالا بوده و استفاده کنندگان رسانه های خارجی و فیس بوک و انترنت بیشمارند و بنا براین انتخابات آرایش شده حکومتی برایش جذابیت ندارد. دومین استان البرز است که مرکز این استان شهرستان کرج می باشد که سومین شهر پرجمعیت ایران پس از شهرهای تهران، مشهد محسوب می گردد، این استان با ۵۷ درصد مشارکت رای دهنده، جمعیت مخالف مهمی را در خود دارد. این استان دارای رشد اقتصادی سریع بوده و دارای جمعیت صنعتی و متخصص و نیز مهاجرت بالا میباشد.

بعلاوه شهروندان مناطقی که در آنها جمعیت غیرفارس و غیر شیعه تمرکز دارند، بشکل انبوه در رای دادن شرکت نکردند. آمار استانهای دیگر را نگاه کنیم، کردستان با ۵۸ درصد، اردبیل با ۶۱ درصد، آذربایجان غربی با ۶۲ درصد، خوزستان با ۶۴ درصد و کرمانشاه با ۶۶ درصد مشارکت، از جمله شرایط جغرافیائی سیاسی است که میزان مهم

عدم مشارکت را آشکار میسازد. این عدم شرکت رای دهندگان در خود پیام قومی و اعتراض به بیعدالتی اقتصادی و اجتماعی و تبعیض مذهبی دارد.



این پدیده ها بیانگر آنست که رای ندادن این بخش جامعه یک اعتراض سیاسی است و انتقاد گروه دوم اعتراض به نظم ولایت فقه میباشد. کسانی که در انتخابات شرکت نکردند با صدائی رساتر مخالفت خود را اعلام کرده و به جمهوری اسلامی اعتماد نداشته و هوشیارانه خواهان طرد حکومت دینی موجود هستند.

گروه سوم عبارت از گروه ها و نیروهای سیاسی میباشد. همانطور که میدانیم این جریانات به بطور عمده در خارج کشور جلوه بیرونی داشته و مواضع رسمی خود نسبت به انتخابات را بهنگام کارزار اخیر اعلام نمودند. بطور فشرده این جریانات را علیرغم گوناگونی اشان می توان به دو بخش تقسیم نمود: جریانات موافق مشارکت در رای دادن و جریانات مخالف مشارکت در رای دادن. قبل از توضیح موضع سیاسیون مخالف مشارکت، به وضع سیاسیون موافق مشارکت نگاهی بیاندازیم.

بخش موافق مشارکت، در برگیرنده جناحهای سیاسی متمایل به اصلاح طلبان و ملی مذهبی ها و برخی گرایش های جمهوری خواه و چپ بودند. این جریانات به رفسنجانی خیلی دل بسته بودند ، با رد رفسنجانی از جانب شورای نگهبان و خامنه ای دلسرد شده ولی در آخرین مرحله با حمایت خاتمی و رفسنجانی، بطرز وسیع به روحانی رای دادند. مهاجران پس از تقلب ۸۸ که در میان آنان افراد جوان بسیارند خود را بسیج نموده زیرا در پی آن بودند تا رای دزدیده پیشین را پس بگیرند. عده زیادی از آنان که به خارج آمده و به شغل مقاله نویسی و روزنامه نگاری پرداختند، در رسانه های گوناگون با مساعدت مدیریت برخی رسانه های مهم، بطور آسان و با امکانات فراوان به تبلیغ انتخابات و گرایش اصلاح طلبی پرداختند. اپوزیسیون متمایل به جنبش سبز که در چند سال اخیر با امکانات مالی فراوان و اقدامات تبلیغاتی مهم به سازماندهی خود پرداخته و بخش مهمی از افراد جمهوری خواه و چپ را همسو و تابع خود ساخته، نیروی محرکه حمایتی در روند شرکت بود. این اپوزیسیون خواهان جابجائی قدرت در درون هیات حاکمه است و مخالف ساختار نظام جمهوری اسلامی نمی باشد، بلکه در پی تصحیح برخی جنبه های عملکردی رژیم بوده و حتا در میان آنها شیفتگان امام خمینی کم نیستند. قابل ذکر است که در میان بخش موافق، شهروندانی که وظیفه

خود میدانستند تا در رای دادن شرکت کنند و بقول خودشان میان "بد" و "بدتر" به کاندیدای "بد" رای دهند، نیز موجود بودند.

جناح مخالف شرکت در انتخابات در برگیرنده سازمانها و احزاب جمهوری خواه و دمکراتیک و سکولار، جریانات چپ مارکسیستی و نیمه مارکسیستی و سوسیال دمکرات، جریانات ملی گرا و اسلامگرای لیبرال و اتوریته گرای مذهبی، مشروطه طلبان و سلطنت گرایان ونیر محافل و شخصیت های دانشگاهی و هنری و علمی و نهادهای حقوق بشری بود. این جریانات سیاسی بطور کل جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیهی موجود را رد کرده و خواهان گزینه سیاسی دیگری هستند. از این دیدگاه، شرکت در انتخابات جز تائید مشروعیت نظام حاکم چیز دیگری نیست و نتیجه آن ایجاد توهم نسبت به تغییر مثبت و تحول رژیم است. البته این بخش دارای طیف های فکری بسیار مختلف و متضادی میباشد و دیدگاه این طیف ها پیوسته با دمکراسی طلبی و سکولاریسم همسو نیست، و آنها تنها در عدم مشارکت در انتخابات مشترک بوده وهستند. بالاخره باید یاد آوری نمود که در خارج کشور شهروندان ایرانی بطور عمده متعلق به اقشار متوسط بوده و اینان با توجه به شیوه زندگی در خارج و معیارها و هنجارهای بازو دمکراتیک این جوامع مخالف نظام بسته آخوندی میباشند و اکثریت آنها به پای صندوق رای نرفتند.

با توجه به مجموعه نکات فوق روشن است که ۱۴ میلیون ایرانی تجلی یک اراده بزرگ در مخالفت با حکومت اسلامی است. اینان در اکثریت خود دارای افکار سیاسی و پروژه دیگری برای جامعه هستند و مدل حکومت دینی موجود را رد میکنند. جامعه ایران نیازمند یک تغییر بزرگ است؛ تنها ۱۰ درصد جامعه حامی ولایت آقای خامنه ای است. این حکومت، قدرت سیاسی خودکامه یک اقلیت شیعه ستمگراست که توان جامعه را منکوب نموده است و مانع شکوفائی آن شده است. حکومت آقای خامنه ای کارزار "انتخاباتی انتصباتی" سامان میدهد که "مشروعیت" خود را اثبات کند، حال آنکه رای دهنده و تحریم کننده با اقدام خود نفی رژیم دینی را می طلبند.

جامعه شناس و استاد دانشگاه

۲۷ ژوئن ۲۰۱۳ - پاریس

idjadi@free.fr